

استراتژی توسعه & عوامل قدرت ملی

* نوشته: دکتر مرتضی اسدی

ب - افزایش سطح زندگی و کسب افتخار ملی.
ج - رهایی از قید بردگی و وابستگی با گسترش دامنه انتخاب اقتصادی و اجتماعی.^۴ از نظر «تودارو» انگیزه‌های توسعه نه تنها شامل افزایش کمی در آمد و امکانات مادی بلکه شامل انگیزه‌های سیاسی - استقلال طلبی و عدالت جویی نیز هست. آلبرت هیرشمن نیز انگیزه‌های صنعتی شدن در کشورهای توسعه نیافته را ناشی از عوامل و اهدافی چون مقابله با تهاجمات جنگی، بحران‌ها و جاه طلبی هیئت حاکمه می‌داند.^۵ از نظر آرتور لونیس رشد اقتصادی و ثروت می‌تواند انسان را قادر سازد تا کنترل بیشتری بر طبیعت و محیط مادی خود بدست آورد.^۶

اهداف توسعه از دیر باز در فکر انسان متمدن وجود داشته است هر چند این اهداف و ابزارهای دست یابی به آن بر حسب شرایط اقتصادی - سیاسی و اجتماعی و نظامی موجود در مقاطع مختلف متفاوت بوده است. شکی نیست جوامعی که بنابه دلایلی روحیه نظامی گری داشته‌اند، در پی ایجاد یک ساختار جنگی برای اقتصاد بر آمده‌اند. عوامل توسعه و نظامی گری هر چند می‌توانند در خدمت هم باشند، با اینحال می‌توان گفت قبل از آنکه تفکر منسجمی از توسعه وجود داشته باشد پدیده نظامی گری برای کسب قدرت وجود داشته است. بهر حال امروزه توسعه اقتصادی و صنعتی بیش از پیش در خدمت نظامی گری است.

در روند تکاملی جامعه، اقتصاد نیز رشد می‌یابد و از یک مرحله تعادلی با سطح نازل پیشرفت و توسعه اقتصادی (مثل جامعه روستائی و خود مصرفی) به طرف سطح عالیتری از تعادل گام بر می‌دارد (می‌جهد یا می‌خزد). تا قبل از بحرانهای تورمی بعد از جنگ اول جهانی و سپس بحران رکودی ۳۳-۱۹۲۹ و همچنین پیش از ایجاد دول مستقل با انگیزه‌های انقلابی و گاه شدیداً جاه طلبانه، روند رشد اقتصاد جهانی روندی طبیعی و دور از دخالت‌های صریح و مؤثر دولت بود.

بر مبنای تئوری‌های کلاسیک آدام اسمیت و ریکاردو، هر کشوری در چارچوب وجود مزیت‌های نسبی طبیعی، در تقسیم کار بین المللی شرکت می‌کند و رشد و توسعه اقتصادی می‌یابد. طبق نظریه تکامل یافته «مزیت نسبی تئوری هکشار - آهلین»^۷ کشورهای دارای نیروی کار فراوان و ارزان، تولید کالاهای کاربر و کشورهای دارای سرمایه فراوان به تولید کالاهای سرمایه بر مبادرت می‌ورزند. تئوری تقسیم کار بین المللی بعدها توسط

* کشورهای جهان را عموماً به گونه‌های توسعه یافته و توسعه نیافته، مرکز پیرامون، یا بر مبنای شمال (قدرتمند) و جنوب (ضعیف) تقسیم می‌کنند. از نظر استراتژیستها توسعه یافتگی شمال وجه عمده قدرت آن محسوب می‌شود و در واقع شمال به مرکزی تبدیل شده است که کشورهای «پیرامون» و یا «نیمه پیرامون» اقمار آندند. در تقسیم بندی سنتی سه جهانی نیز، جهان اول به ابر قدرتهای نظامی - اقتصادی، جهان دوم به کشورهای در حال رسیدن به قدرت انحصاری و جهان سوم به مجموعه کشورهای توسعه نیافته اطلاق می‌شود که تحت سیطره قدرتهای بزرگ قرار دارند. از اینرو می‌توان رابطه‌ای بین توسعه و مبانی قدرت در کشورهای جهان یافت هر چند که توسعه یافتگی به مفهوم نسبی نمی‌تواند بیانگر برخورداری از تمام ابزارهای قدرت مادی و معنوی باشد و همچنین حصول قدرت در برخی کشورها گویای توسعه یافتگی نیست. از اینرو، بررسی رابطه این دو عامل و شناخت استراتژی‌های تقویت عوامل قدرت بخصوص در کشورهایی که در مناطق سوق الجیشی قرار دارند و نیز عامل امنیت ملی بعنوان پارامتر مهمی در حیات سیاسی - اقتصادی این کشورها از اهمیت زیادی برخوردار است. شناختن پدیده‌های قدرت و ایجاد ثبات در مناطق پر آشوبی چون خلیج فارس می‌تواند در خدمت تداوم رشد و شکوفائی اقتصاد کشورهای منطقه باشد. توسعه اقتصادی اصطلاح جدیدی نیست. بسط و توسعه اقتصادی از نظر آدام اسمیت از طریق «تقسیم بین المللی کار» و «افزایش ثروت ملل» صورت می‌گیرد. از نظر فرانسوا پرو «توسعه اقتصادی ترکیبی است از تغییرات روحی و اجتماعی جمعیت یا ملتی که در نتیجه این تغییرات روحی و اجتماعی بتواند محصول حقیقی ناشی از اقتصاد تولیدش را بطور جمعی پیوسته و مداوم افزایش دهد».^۲ بنا بر این تعریف، شرط توسعه یافتگی بهره برداری کامل از منابع اقتصادی است. به نظر آندره فیلیپ و هربرت فورث «حالت توسعه یافتگی و توسعه نیافتگی بستگی به آن دارد که یک جامعه تا چه میزان از ثروتهای طبیعی و انسانی خود می‌تواند با اقتصادی‌ترین روش تکنولوژی معاصر بهره برداری کند». این تعریف در برگزیده توسعه در کشورهایی چون ژاپن که فاقد منابع طبیعی هستند نمی‌باشد. و بالاخره «تودارو» اهداف توسعه را به شرح زیر بر می‌شمرد:

الف - بهتر تامین شدن نیازهای حیاتی مانند غذا، مسکن، بهداشت، امنیت و توزیع گسترده کالاها.

اقتصاددانان ناسیونالیستی چون «فرید ریش لیست» آلمانی^۸ «پربیش» آرژانتینی^۹ و برخی دیگر از اقتصاد دانان که خواستار نظم نوینی در آرایش قدرت بین المللی بودند مورد بازبینی قرار گرفت.

بر اساس نظرات پروفیسور «لیست» و بعدها پروفیسور «شاخت» وزیرداری هیتلر، صنایع نوپای آلمان می بایست در حصار دیوار بلند گمرکی رشد یابد تا زمینه ساز قدرت سیاسی آلمان بزرگ باشد. نظریات «لیست» و «شاخت» در دوران آماده سازی جنگی آلمان از اهمیت زیادی برخوردار شد و به نوعی شوونیسم اقتصادی مشهور گشت. بعلاوه تئوریهای «پربیش» بر اساس وجود رابطه مبادله به زیان کشورهای توسعه نیافته وزیر سلطه، پرچمدار ایده توسعه برنامه ریزی شده صنعتی و نفی قانون تقسیم کار و رشد طبیعی می شود. از اینرو ایده تدوین استراتژی های توسعه جهت بازسازی اقتصاد بین المللی (در سالهای جنگ) پدید می آید. این استراتژی ها جدا از شکل و ماهیت شان، بیانگر دخالت و یا مشارکت دولت در امر شتاب دهی به توسعه اقتصادی و تحکیم قدرت دولتی و امنیت ملی می باشند. این استراتژی ها غالباً به دو دسته استراتژی های درونگرا و برونگرا تقسیم می شوند. قبل از بررسی ارتباط این استراتژی ها با عوامل قدرت، به شناخت عوامل قدرت می پردازیم.

عوامل قدرت

کمتر کلمه ای چون قدرت اینهمه بر سر زبانهاست. کسب قدرت ویژه زندگی انسانی است. به نظر برتراند راسل (۱۹۷۰-۱۸۷۲) قدرت و شکوه والاترین و بزرگترین اجر و پاداش بشری است.^{۱۰} به عقیده «ماکس ویر» قدرت عبارت است از امکان تحمیل اراده فرد بر جمعی دیگر.^{۱۱} اما موضوع قدرت به این سادگی هم نیست. از نظر «جان کنت گالبرایت» مشاور اقتصادی جان اف کندی قدرت یعنی توانایی فرد یا گروه در کسب تسلیم و اطاعت دیگران در راه مقاصد و خواسته های خویش.^{۱۲} گالبرایت منابع قدرترا شخصیت، مالکیت و سازمان می داند که با ابزار تنبیهی، تشویقی و اقناعی قدرت اعمال می شود. در بررسی رابطه بین توسعه و قدرت نمی توان گفت که کدام عامل و کدام معلول است؛ آیا توسعه ابزار قدرت است یا قدرت ابزار توسعه؟ با اینحال اقتصاد دانان و استراتژیست ها در مورد وابستگی متقابل این دو عامل متفق القولند. در بررسی عوامل قدرت، استراتژیست ها عموماً معتقدند که عوامل نظامی و اقتصادی - اجتماعی و سیاسی در ایجاد قدرت هر جمعیت یا ملت نقش دارد. این عوامل عبارتند از: ۱- عوامل معنوی - روانی ۲- روابط بین الملل و امنیت جمعی ۳- عوامل طبیعی (آب و هوا، وجود ذخایر استراتژیک طبیعی و مصنوعی، جمعیت و ترکیب آن) ۴- عوامل اداری و سازمانی ۵- عوامل اقتصادی (تولید ملی، رابطه مبادله، امکانات تولیدی و انعطاف پذیری صنایع برای مصارف جنگی، امکانات زیر بنایی و غیره) ۶- عوامل نظامی و امنیت ملی.^{۱۳}

هر یک از عوامل نامبرده در پروسه توسعه اقتصادی - اجتماعی بنا به

★ برتراند راسل: قدرت و شکوه والاترین و بزرگ ترین اجر و پاداش بشر است.

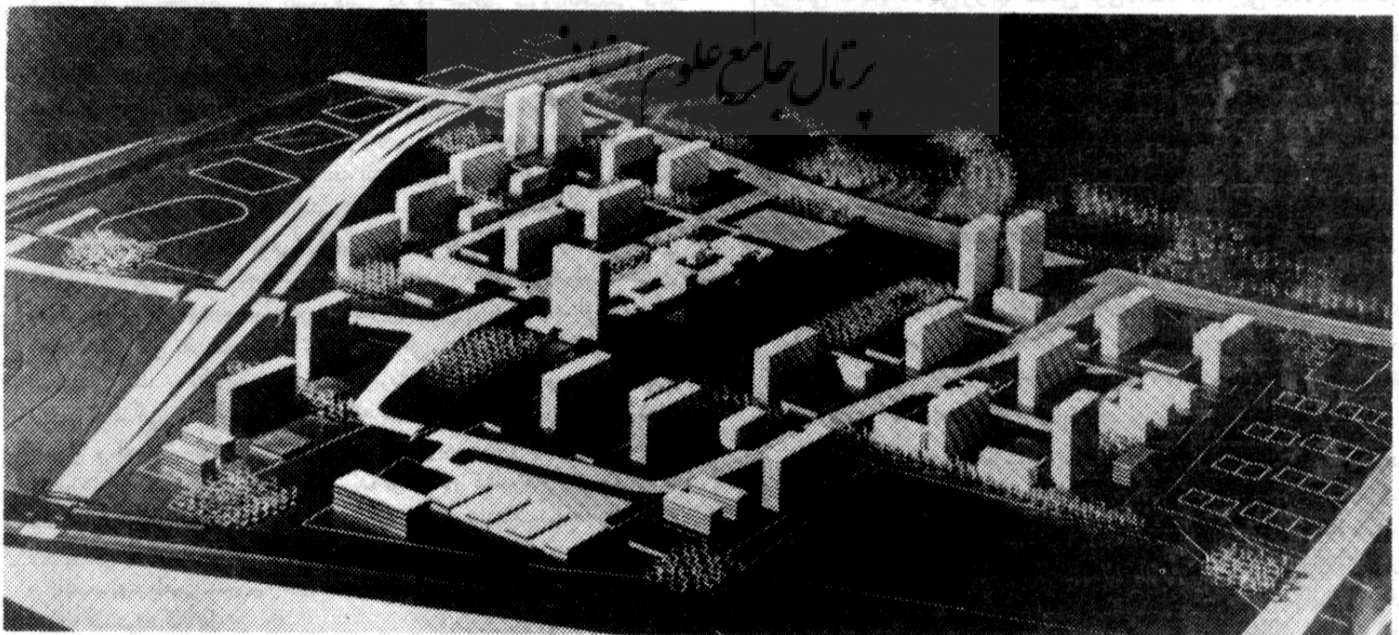
★ ماکس ویر: قدرت عبارت است از امکان تحمیل اراده فرد بر جمعی دیگر.

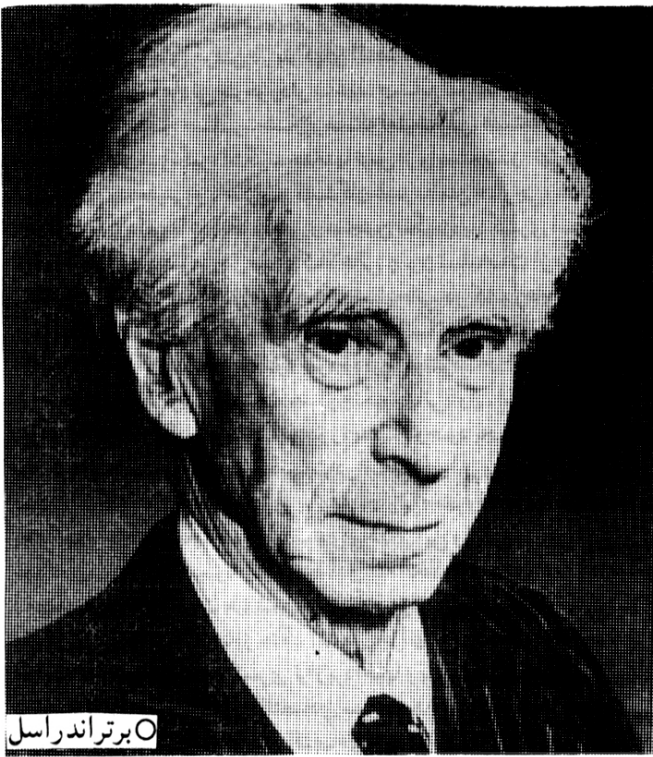
★ استراتژی به مفهوم کلی و در محدوده ملی عبارت است از علم و هنر بکارگیری اهرم های سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی، و نظامی بر حسب ضرورت در زمان جنگ و صلح برای تحقق اهداف برنامه ریزی شده.

★ در مناطق پرآشوبی چون خاورمیانه و دیگر مناطق استراتژیک در اروپا، شرق آسیا و شاخ افریقا، استراتژی های توسعه، حداقل در مراحل بحرانی، تحت تأثیر انگیزه های دفاعی قرار داشته است.

ماهیت استراتژی در معرض تحول قرار می گیرد. عوامل فرهنگی، طبیعی، سازمانی، ساختار اقتصادی و امنیتی جامعه در پروسه توسعه اقتصادی از شکلی به شکل دیگر تغییر می یابد. در استراتژی هایی که هدف عمده آنها را افزایش کمی رشد اقتصادی تشکیل می دهد، بالا رفتن تولید ملی و سرانه ممکن است به زیان دیگر عوامل قدرت چون منابع طبیعی و یا کاهش بودجه های نظامی صورت گیرد. استراتژی های متکی به تشویق صادرات ممکن است با تقویت عامل اقتصادی رابطه مبادله، تضعیف آماده سازی جنگی اقتصاد را بدلیل انتقال ذخیره های استراتژیک به خارج و وابستگی به بازارهای برونساز خارجی، در پی داشته باشد.

در مناطق پرآشوبی چون خاور میانه و دیگر مناطق استراتژیک در اروپا، شرق آسیا و شاخ افریقا، استراتژی های توسعه حداقل در مراحل بحرانی تحت تأثیر انگیزه های دفاعی قرار داشته است. جوامع اروپای مرکزی در دوران بین دو جنگ جهانی، کشورهای واقع در شاخ افریقا و جنوب غربی آسیا بعد از کسب استقلال و تشکیل دولت اسرائیل، و روسیه بعد از انقلاب به برنامه





○ برتراند راسل

استراتژی توسعه درونگرا

این نوع استراتژی بر تولید داخلی و بهره‌برداری از تکنولوژی مناسب محلی (یا ملی) متناسب با وضعیت تقاضا در بازار داخلی تاکید دارد. اهمیت این نوع استراتژی در ایجاد انگیزه برای یادگیری تکنیکی و ایجاد موقعیتهای اشتغال برای بخشهای اقتصادی در داخل می‌باشد. «هل استریتن» می‌گوید: «سیاستهای درونگرایانه، از طریق یادگیری دارای اثرات آموزشی در جهت ساختن به جای وارد کردن است: نوعی یادگیری با انجام عمل».^{۱۶} استراتژی درونگرا در مفهوم کلی به سیاستهای جایگزینی واردات (مجموعه سیاستهای گمرکی، مالی و بولی که منجر به ایجاد انگیزه برای تولید داخلی بجای واردات می‌شود) شبیه است هر چند که دومی ممکن است از نظر بهره‌برداری از منابع در کوتاه مدت و میان مدت با درونگرایی متفاوت باشد، زیرا سیاستهای جایگزینی واردات مستلزم وارد کردن مواد اولیه شامل تجهیزات سرمایه‌ای، بولی و فیزیکی برای تولید کالاهای داخلی است. استراتژی جایگزینی واردات از نظر «سن» و «راج»^{۱۷} به سه شکل می‌تواند صورت گیرد: ۱- واردات کالاهای سرمایه‌ای استراتژیک برای تولید کالاهای سرمایه‌ای ۲- واردات کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای برای تولید کالاهای واسطه‌ای استراتژیک ۳- واردات کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای برای تولید کالاهای مصرفی نهایی. در حالیکه هریک از سه استراتژی جایگزینی فوق‌الذکر می‌تواند به درجات متفاوتی در خدمت اهداف دفاعی باشد، ولی درجه آن بستگی به میزان اولویت دادن به تولید کالاهای استراتژیک و انعطاف‌پذیری صنایع (قابلیت انتقال از مصرف غیردفاعی به دفاعی و برعکس) دارد.

تولید کالاهای استراتژیک از ارکان قدرت اقتصادی است و این کالاهای شامل کالاهای سرمایه‌ای و برخی کالاهای واسطه‌ای استراتژیک (مواد خام ساخته شده معدنی و کشاورزی، آهن، پتروشیمی، شیمان، مواد فلزی، انرژی (غلات و دام و غیره) و کالاهای نهایی حیاتی (خوراک، پوشاک و دیگر مواد ضروری) میباشد. عموماً استراتژی‌هایی که به تولید کالاهای سرمایه‌ای و واسطه‌ای اولویت میدهند و در کنار آن به توسعه تولیدات مصرفی استراتژیک می‌پردازند، در مقابل بحرانهای جنگی انعطاف‌پذیرترند زیرا تغییر خط تولید صنایع سنگین در جهت اهداف جنگی امکان‌پذیر است. تجربه کشورهای نظامی گرای چون آمریکا، شوروی، هندوستان و اسرائیل مویده این امر است. هر چهار کشور نامبرده با اتخاذ استراتژی جایگزینی واردات با اولویت دادن به صنایع سنگین سرمایه‌ای و واسطه‌ای، به تقویت صنایع استراتژیک پرداختند. از آنجائیکه در این کشورها اولویت استراتژیک به صنایع سنگین داده شد، نوعی عدم تعادل رشد

ریزی در زمینه تقویت بنیه دفاعی اقتصاد برداختند. اروپا با برخورداری از امکانات تولیدی و دانش فنی، ابزارهای عمده را برای ایجاد ثبات و یک اقتصاد نیرومند داشت ولی تقویت عوامل قدرت در خاور میانه و دیگر مناطق توسعه نیافته به دلیل فقدان ابزارهای تکنولوژیکی - فنی و سازمانی به تقویت عامل نظامی و ایجاد حکومت‌های مطلقه انجامید. از اینرو با افزایش درآمدهای نفتی، بزرگترین خریدهای تسلیحاتی جهان در دهه اخیر توسط کشورهای خاور میانه صورت گرفته لکن تقویت یک جانبه عامل نظامی هرگز به ثبات داخلی این کشورها منجر نشده است.

استراتژیست‌ها غالباً وقوع جنگ را نتیجه برهم خوردن تعادل میان «ترس و احتیاج» می‌دانند. «ترس» از قدرت مقاومت و عکس‌العمل حریف عامل ثبات و صلح، و «احتیاج» به منابع نیروی متخاصم عامل جنگ است. علت دست اندازی نیروهای استعماری به مناطق توسعه نیافته ولی دارای ذخائر استراتژیک در آسیا و آفریقا و آمریکای لاتین نتیجه عدم تعادل بین ترس و احتیاج بوده است. توسعه اقتصادی قاعدتاً موجب ایجاد امکانات جدید مورد نیاز کشورهای متخاصم می‌گردد و این امر در صورت عدم توازن بین عوامل قدرت و فقدان اقتصاد قوی و با ثبات می‌تواند ثبات و امنیت منطقه را برهم زند. از اینرو توسعه در کشورهای در حال رشد در صورت فقدان توازن میان عوامل قدرت می‌تواند بر ضربه‌پذیری و عدم ثبات این کشورها بیفزاید. از آنجا که استراتژی‌های توسعه در دوران شکل‌گیری «ملت» و تحولات اجتماعی (مهاجرتها، جابجایی قدرت گروه‌های اجتماعی) صورت می‌گیرد، می‌تواند حامل بحرانهایی داخلی نیز باشد. پیش از آنکه به استراتژی‌های آماده سازی اقتصادی بردازیم برخی استراتژی‌های توسعه را بر می‌شماریم.

استراتژی‌های توسعه

استراتژی عبارت است از اهداف یکپارچه، منسجم، جامع و بلند مدت.^{۱۸} استراتژی به مفهوم کلی و در محدوده ملی عبارت است از علم و هنر بکارگیری اهرمهای سیاسی، اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و نظامی بر حسب ضرورت در هنگام جنگ و صلح برای تحقق اهداف برنامه ریزی شده. با آنکه استراتژی ملی در هر کشور بطور مجازی قابل تفکیک به اجزاء گوناگون می‌باشد ولی هدف کلی آن دستیابی به امنیت و ثبات ملی است. از اینرو استراتژی توسعه اقتصادی در هر کشور بخشی از استراتژی تحکیم امنیت ملی را تشکیل می‌دهد. در این مقاله، هدف از استراتژی توسعه، فرآیند بسیج عمومی اقتصادی در جهت ایجاد دگرگونی در سازمان و امور اقتصادی کشور به منظور استفاده حداکثر از منابع و امکانات جهت ایجاد و حفظ تعادل اقتصادی می‌باشد.

در مبحث اقتصاد دفاعی، استراتژی توسعه اقتصادی به مفهوم تغییر ساختار اقتصادی در جهت ایجاد آمادگی برای مقابله با بحرانهای احتمالی است. تغییر ساختار اقتصادی در اینجا شامل بکارگیری اهرمهای اقتصادی برای تکامل عوامل قدرت می‌باشد. انتخاب یک استراتژی توسعه منطبق با اهداف امنیت ملی و دفاعی، از اهداف اولیه هر دولت می‌باشد. همیشه بین اقتصاد دانان و نظامی‌گرایان متعصب، راجع به چگونگی تخصیص منابع و بودجه برای امور دفاعی و غیر دفاعی بحث و کشمکش وجود داشته است. شاید این اختلاف نظرها عمدتاً به این دلیل باشد که اولویت‌های استراتژیک کشور مشخص نیست و درک واحدی از استراتژی عمومی وجود ندارد. همانطوریکه گفتیم استراتژی عمومی توسعه متضمن تقویت بنیه دفاعی و امنیت ملی می‌گردد. بقول آدام اسمیت، امنیت در حقیقت اقدام نخست و آخر در هر استراتژی توسعه می‌باشد. در ابتدا، هر گونه استراتژی توسعه، در مرحله نخست احتیاج به امنیت دارد، همانطوریکه باغبان اولین اقدامش کشیدن سیم خاردار دور باغ می‌باشد.^{۱۹} در نهایت، توسعه فراگیر می‌تواند به تقویت بنیانهای قدرت و امنیت ملی بینجامد.

استراتژی‌های متفاوتی توسط اقتصاد دانان ارائه شده است که بدلیل اختلاف در اولویت بندی اهداف توسعه، قابل تفکیک هستند. بطور کلی استراتژی‌های توسعه را به دو نحو می‌توان تقسیم بندی کرد. اولاً از نظر نحوه بهره‌برداری از منابع و بازار داخلی و دوم از نظر تعادل رشد بخشهای اقتصادی. در حالت اول استراتژی توسعه اقتصادی می‌تواند «درونگرا» یا «برونگرا» باشد و در تقسیم بندی دوم، استراتژی می‌تواند رشد متعادل یا نامتعادل در برداشته باشد.

★ تقویت عوامل قدرت در خاورمیانه و دیگر مناطق
توسعه نیافته، به علت فقدان ابزارهای فنی و سازمانی، به رشد عامل نظامی و ایجاد حکومت‌های مطلقه انجامیده است. بدین ترتیب، بزرگترین خریدهای تسلیحاتی جهان در دهه‌های اخیر توسط کشورهای خاورمیانه صورت گرفته بدون آنکه تقویت یکجانبه عامل نظامی به برقراری ثبات منجر گردد.

★ ناهمگونی رشد در بخش‌های مختلف و عدم تعادل‌های اقتصادی ناشی از رشد بی‌حساب جمعیت، در شرایط کمبود منابع و نابسامانی‌های ساختاری در عرضه و تقاضا می‌تواند سبب ناامنی، آشفته‌گی‌های اجتماعی و مهاجرت‌های بزرگ گردد.

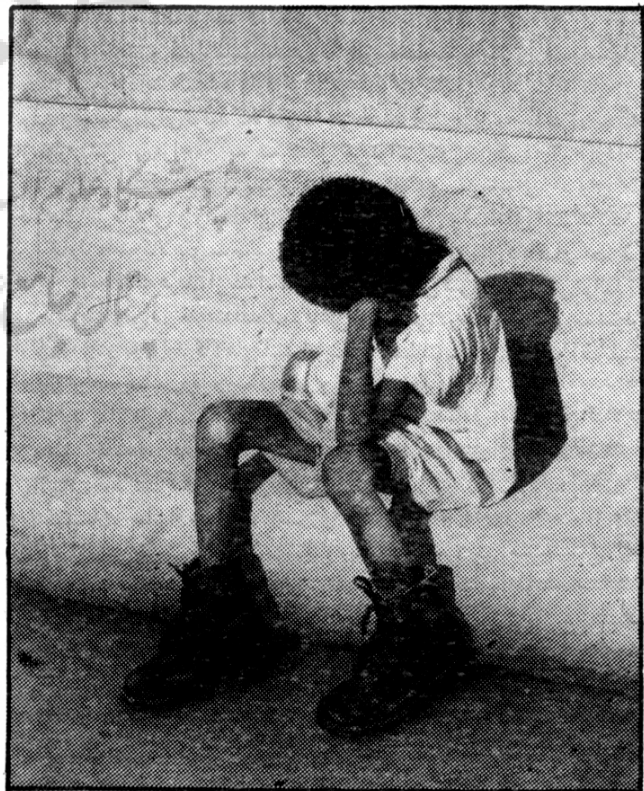
سمبل اراده سیاسی - اقتصادی توسعه درونگرا بودند و دیگر کشورها با درجات متفاوت از درونگرایی برخوردار شدند. بتدریج با کاهش تنش‌های سیاسی و خاتمه دوره جنگ و سرد و گسترش روابط بین‌المللی، سیاستهای انزواطلبانه (درونگرا) بتدریج روبه کاهش گذاشت. تمام کشورهای انقلابی طی دوره‌ای از انقلاب به انزواجویی ناشی از ناسیونالیسم اقتصادی و یا درونگرایی روی می‌آوردند و احساسات وطن‌دوستانه برای دستیابی به خودکفایی و همچنین قطع روابط با کشورهای مسلط و استعماری، سیاستهای تحدید واردات و یا در برخی حالات استراتژی مدون جایگزینی واردات را بدنبال دارد. در ایران، در زمان بحران نفتی دوره مصدق در سال ۱۳۳۲، تحریم نفتی منجر به اتخاذ سیاست‌های درونگرایانه شد، بدین صورت که به جای اتکاء به منابع ارزی خارجی، دولت مصدق دست به انتشار اوراق قرضه و تامین منابع مالی از داخل زد. در ایندوره تراز پرداختهای تجاری مثبت شد. در دوره بعد از انقلاب، با قطع رابطه رسمی با کشورهای آمریکا و انگلیس و محاصره اقتصادی و سپس جنگ تحمیلی، یکدوره گرایش به توسعه درونگرایانه پیش آمد که چون از انسجام برنامه‌ای برخوردار نبود، به سیاست تحدید واردات شباهت داشت تا جایگزینی واردات. با کاهش حصر اقتصادی، بخصوص بعد از جنگ تحمیلی، و نیز با فعال شدن دیپلماسی عمومی، گسترش روابط تجاری و مشارکتهای اقتصادی، سیاستهای تحدید واردات بتدریج کمرنگ ترمی شود و ایده شرکت در تقسیم بین‌المللی کار از طریق تخصصی کردن تولیدات دارای مزیت نسبی، ایجاد مناطق آزاد تجاری، سرمایه‌گذاری‌های خارجی و همکاری تجاری با کشورهای همجوار تقویت میشود. این گذاری طبیعی است از درونگرایی زمان جنگ به برونگرایی نسبی و مشروط زمان صلح.

استراتژی برونگرا

بر طبق نظریات کلاسیک در زمینه توسعه، مزیت نسبی تولید در کشورها، موجب تقسیم بین‌المللی کار و تولید تخصصی بین کشورها می‌شود. امروزه نیز از نظر نئوکلاسیکها کشورهایی که از مزیت سرمایه برخوردارند، به تولید کالاهای سرمایه‌بر و کشورهایی که از مزیت نسبی در عوامل تولید کار برخوردارند، به توسعه صنایع کار برترغیب می‌شوند.^{۱۹} البته شایان ذکر است که صرف فراوانی یکی از دو عامل فوق‌الذکر نمی‌تواند موجب ایجاد مزیت نسبی در هر کشور گردد. چه بسا کشورهای ثروتمندی چون عربستان و کویت که با وجود دارا بودن سرمایه‌های پولی کلان بدلیل عدم رشد نیروی متخصص، مدیریت و شرایط آب و هوایی و فرهنگی نامناسب قادر به تولید هرگونه کالاهای سرمایه‌بر نیستند و عمدتاً به صادرکننده نفت خام مشهورند. مبنای تئوریک استراتژی برونگرا براساس نظریه مزیت نسبی استوار است، یعنی با اتخاذ این استراتژی، تولید و صدور کالاهایی در اولویت قرار میگیرد که کشور از مزیت نسبی در تولید آن برخوردار است. این استراتژی به دو گونه مورد نظر است. درحالات اول، استراتژی توسعه برونگرا، گسترش صادرات

در مراحل اولیه توسعه اجتناب ناپذیر بود. ملل توسعه یافته به علت قبول تقسیم کار بین‌المللی و جای گرفتن در بلوکهای اقتصادی - نظامی خاص، نمی‌توانند از رشد کاملاً متعادلی برخوردار باشند. صنایع تولیدکننده محصولات استراتژیک بدلیل حساسیت‌شان و مسئله امنیت ملی، همیشه مورد حمایت دولتها قرار دارند. انگیزه اینگونه حمایتها ترس از وابسته شدن آنها به دولتها و شرکت‌های چندملیتی و یا عرضه کنندگان غیرمطمئن خارجی، عدم انطباق تکنولوژی وارداتی با شرایط داخلی و همچنین انگیزه یادگیری است. حمایت از این کالاهای بخصوص در مورد کالاهایی چون تسلیحات از درونگرایی بیشتری برخوردار است. در مورد صنایع تسلیحاتی در کشورهای تولیدکننده، عمدتاً با از منابع، تکنولوژی، سرمایه‌فیزیکی و انسانی بازار داخلی و یا از منابع هم‌پیمانان استراتژیک بطور محدود بهره‌برداری میشود.

استراتژی جایگزینی واردات بعد از جنگ جهانی اول، استراتژی متداول در جهان در حال توسعه بود. این دوره بدلیل وجود بحرانهای بین‌المللی (رکودی و تورمی) و نوسانات درآمدهای ارزی، بخصوص برای صادرکنندگان مواد خام، به «دوره بدبینی تجاری» معروف است. بعلاوه وجود بحرانهای جنگی و محاصره اقتصادی راههای آبی و نیز احساس ضرورت خودکفایی و رشد ناسیونالیسم اقتصادی به اتخاذ استراتژی‌های درونگرا انجامید. به نظر آلبرت هیرشمن مهمترین عوامل محرک اتخاذ استراتژی جایگزینی واردات عبارتند از جنگ (شامل بحرانهای بین‌المللی و جنگ سرد)، افزایش درآمدها، تصحیح کسری تراز پرداختها و بالاخره اتخاذ استراتژی‌های توسعه ناشی از ناسیونالیسم اقتصادی سیاستمداران در جهت اهداف قدرت طلبانه.^{۱۸} در زمان جنگ محاصره اقتصادی و محدودیتهای روابط تجاری منجر به درونگرایی توسعه اقتصادی میگردد. توسعه صنعتی درونگرا در شوروی، هندوستان و کره در زمانی آغاز شد که این کشورها درگیر جنگ بودند. صنایع فولاد و برق در شوروی بمانند مهمترین کالاهای استراتژیک در ابتدای دوره صنعتی در اولویت قرار گرفتند. طی دوره جنگ، صنایع نساجی انگلستان به هند منتقل شد تا پوشاک مورد نیاز کشور «متروپل» را در زمان جنگ تأمین کند. این صنایع متعاقباً پایه‌گذار توسعه صنعتی این کشور شد. تمام کشورهای با اقتصاد برنامه‌ریزی شده متمرکز طی دوره بعد از جنگ بدلیل گسترش بحران شرق و غرب، به درونگرایی رאוوردند. در این میان کشورهای آلبانی (زمان انور خوجه) و چین (زمان مائو) و کره شمالی با سیاست درهای بسته و آهنین



○ عکس از «یونیسف»



○ قطار بدهی کشورهای آمریکای لاتین... (طرح از یونیسف)

توسعه و منابع استراتژیک

منابع سرمایه‌ای، طبیعی و نیروی انسانی متخصص بعنوان منابع استراتژیک نقشی بسزا در ایجاد اقتصاد قوی دارد. منابع موجود، بخشی طبیعی و بخش دیگر ساخته دست بشر است. وجود منابع استراتژیک در کشورهای قدرتمند دنیا چون آمریکا، شوروی، چین و هند، این کشورها را قادر به درونگرایی توسعه و تقویت قدرت دفاعی برای جنگهای درازمدت کرده است. برعکس، در زمان جنگ دوم کمبود منابع استراتژیک در ژاپن، ایتالیا و آلمان از مهمترین دلایل شکست استراتژی گروه متحدین بوده است.

در جهان امروز، توزیع منابع ناهمگون می‌باشد. از اینرو قدرت دفاعی نیز ناهمگون است. جهان صنعتی با در دست داشتن مهمترین ابزارهای قدرت فنی و تکنیکی، در برابر جهان توسعه نیافته که از منابع طبیعی فراوان ولی توسعه نیافته و نیروی انسانی غیرماهر برخوردار است زورگویی میکند. لکن باید اذعان داشت که کشورهای صنعتی شدیداً به مواد خام و در برخی نقاط به نیروی کار ارزان کشورهای توسعه نیافته وابسته می‌باشند. شدت این وابستگی در زمان جنگهای بین‌المللی بیش از پیش هویدا گشت. تلاش دول متروپول برای تسلط مستقیم بر منابع طبیعی کشورهای مستعمره در قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم و انتقال برخی سرمایه‌گذاری‌های صنعتی (مثل پتروشیمی) که از مواد خام استراتژیک استفاده میکنند به کشورهای توسعه نیافته، موید نیاز روزافزون آنها به منابع طبیعی رو به زوال است. در عین حال با رشد علم و تکنولوژی و جانمایی مواد خام مصنوعی (عمدتاً پتروشیمیایی) بجای مواد خام طبیعی و نیروی انسانی، از اهمیت عامل قدرت طبیعی کاسته میشود. از اینرو استراتژی‌های جایگزینی دیگر عوامل قدرت چون سرمایه و تخصص می‌تواند از تداوم بحران قدرت بکاهد. برخی کشورهای در حال توسعه چون هندوستان، چین، برزیل و کره جنوبی در راستای ایجاد چنین تعادلی به موفقیت‌های نسبی دست یافته‌اند. در هندوستان جایگزینی عوامل قدرت از طریق تقویت نیروی متخصص و تکنولوژی، در چین از طریق بومی کردن تکنولوژی وارداتی، در برزیل از طریق توسعه صنایع و جایگزینی واردات، و در کره جنوبی از طریق جذب تکنولوژی وارداتی و متنوع ساختن منابع سرمایه‌ای امکانپذیر شده است. در ایران بدلیل وجود منابع بسیار غنی هیدروکربن، تنوع ابزار قدرت اقتصادی می‌تواند با روی آوری به تولید مواد مصنوعی

سنتی را بدنبال دارد که به استراتژی تشویق صادرات مشهور است و در حالت دوم، با استراتژی «جایگزینی صادرات» یعنی تشویق صادرات غیرسنتی و معمولاً صنعتی همراه است. این دو استراتژی به درجات مختلف می‌توانند در زمان بحرانهای بین‌المللی نوسانات درآمدی ایجاد کند و بحرانهای جهانی را به داخل رسوخ دهد. ولی استراتژی جایگزینی صادرات بدلیل تنوع اقلام صادراتی ضربه پذیری کمتری در مقابل نوسانات بازار جهانی دارد.

استراتژی برونرگا از آنجا که با اصل مزیت نسبی همراه است، و هر کشور در محدوده خاصی از کالاها دارای مزیت نسبی است، بنابراین چنین استراتژی به رشد نامتعادل می‌انجامد. رشد نامتعادل فی‌نفسه به معنی عدم تعادل اقتصادی نیست بلکه خلاء ناشی از تولید داخلی برخی از اقلام فاقد مزیت نسبی به واردات قابل رفع است.

در صورتیکه تزریق‌ات و وارداتی قادر به ایجاد تعادل اقتصادی نگردد، عدم تعادل اقتصادی ممکن است به عدم تعادلهای سیاسی و اجتماعی بینجامد. این مبحث اهمیت زیادی از نقطه نظر امنیت ملی کشور دارد. امروزه بسیاری از کشورها از آن جهت دچار تحولات سریع سیاسی هستند که قادر به ایجاد تعادل ساختاری اقتصاد نبوده‌اند.

دولت و توسعه

دولت بعنوان تامین‌کننده امنیت سرمایه‌گذاری و تولید و ارائه‌کننده الگوی مصرف، نقش مهمی در پروسه توسعه اقتصادی برعهده دارد. نقش دولت در تامین امنیت سرمایه‌گذاری، در شرایط بحرانی و صلح قابل تغییر است. در شرایط بحرانی به دلیل عملکرد ناقص مکانیزم قیمت و عدم ثبات اقتصادی ناشی از عدم تعادلهای دولت‌ها سعی در دخالت مستقیم در امور جاری و عمرانی دارند. تئوری کلاسیک عدم دخالت دولت با بروز بحرانهای ناشی از جنگ‌های اول و دوم جهانی و بحران‌های ۱۹۲۹-۳۱ مورد تردید قرار گرفت و حتی در انگلستان یعنی مهد تئوری آزادی‌های اقتصادی کلاسیک، انقلابی «کینزی» رخ داد که دخالت دولت را، هرچند برای ایجاد تعادل در کوتاه مدت، توجیه کرد. بعد از انقلاب روسیه در سال ۱۹۱۷، برنامه‌ریزی اقتصادی به صورت برنامه‌های پنجساله و هفت ساله جزو اقدامات حکومت‌ها در اغلب کشورهای توسعه نیافته بوده. این دخالتهای اگرچه در اقتصادهای مبتنی بر برنامه‌ریزی متمرکز و یا تحت رژیم‌های توتالیتر صورت دستوری داشت ولی در کشورهایی که از مرکزیت سیاسی و اقتصادی دموکراتیک برخوردار بودند و بدلیل تاریخی-سیاسی، سرمایه‌داری غیردولتی در آنجا رشد کرده بود، دخالتهای دولت در چارچوب برنامه‌ریزی به شکل برنامه‌های «ارشادی» و یا «انگیزشی» صورت می‌گرفت.

در زمان بحرانهای اقتصادی یا جنگی، به علت ضرورت تقویت مرکز قدرت و مدیریت در شرایط اضطراری برنامه‌ریزی دستوری در اولویت قرار می‌گیرد و شکل دموکراتیک برنامه‌ریزی مخدوش میشود. بعلاوه در کشورهایی که قدرت دولت به صورت انحصار قدرت اقتصادی ظاهر می‌شود (مثل کشورهای نفت خیز که بیش از نیمی از درآمدهای ملی ناشی از عواید دولت از محل صدور نفت است) تئوریت دولت تقویت شده و برنامه‌ریزی در اینگونه اقتصادها اغلب به شکل دستوری انجام می‌گیرد. دولت در کشورهایی که در مناطق سوق‌الجیشی (استراتژیک) جهان قرار گرفته‌اند نیز به دلیل حساسیت‌های بین‌المللی و حضور نظامی نیروهای متخصص خارجی در این مناطق، نقش مهمی در هدایت اقتصادی دارد. ساختار سرمایه‌داری دولتی در کشورهای خاورمیانه و شاخ آفریقا بیانگر این امر است.

استراتژی‌های توسعه و عوامل اقتصادی قدرت

برای ایجاد یک اقتصاد قوی، استراتژی توسعه، در قالب استراتژی امنیت ملی شکل می‌گیرد. در این راستا، استراتژی فراگیر توسعه به بررسی و تخصیص منابع برای تحکیم عوامل اقتصادی، اجتماعی و نظامی می‌پردازد. معمولاً استراتژی‌های فراگیر توسعه تاثیرگذاری بر عوامل سازمانی و اقتصادی را بطور مستقیم در روند تکاملی جامعه مدنظر دارند و عوامل دموگرافیک و اکولوژیک در درازمدت تحت تاثیر ظرفیت‌های اداری و اقتصادی تغییر می‌یابد بدیهی است تأکید این مقاله بر جنبه‌های اقتصادی قدرت ملی دلیل بر نادیده انگاشتن جنبه‌های معنوی-روانی، دیپلماتیک و بالاخره نظامی نیست.

★ افزایش جمعیت در هر کشور گرچه از عوامل تقویت نیروی دفاعی است ولی رشد کمی نیروی انسانی به تنهایی نمی‌تواند در عصر «جنگ ستارگان» پاسخگوی نیازهای دفاعی باشد.

★ سرمایه انسانی خود زاینده سرمایه‌های فیزیکی و ارتقاء دهنده سطح دانش فنی و تکنولوژی است. تجارب آلمان و ژاپن بعد از جنگ و کره در حال حاضر مؤید این واقعیت است که از راه تقویت کیفی منابع انسانی می‌توان جامعه را قادر به بازسازی سرمایه‌های فیزیکی متلاشی شده در جریان جنگ و بومی کردن تکنولوژی‌های وارداتی ساخت.

پتروشیمی صورت گیرد.

ناهمگونی اقلیمی و آب و هوایی از دیگر عوامل مهم عدم تعادل قدرت جهانی محسوب میشود. کشورهای توسعه یافته اروپایی و آمریکایی عموماً در شرایط آب و هوایی مناسبی برای زیست، تولید و دفاع بسر می‌برند. شرایط زیستی مناسب در اروپا عامل موثری در پویایی انسان متفکر و تحولات تکنیکی بوده است. رنسانس صنعتی از اروپا آغاز و به آمریکای شمالی و شرق آسیا منتقل شده است. آفریقا با بدترین شرایط آب و هوایی و اقلیمی پائین‌ترین سطح توسعه تکنولوژیکی را داشته است. این شرایط بطور مستقیم در برنامه‌ریزی‌های دفاعی هر کشور نیز موثر است. شرایط جوی مساعد (بادهای موسمی، برودت و خشکی هوا)، وجود رشته کوه‌های بلندی و دیگر موانع طبیعی مرزی، دسترسی به آبهای گرم، تنوع کانالهای ارتباطی با جهان خارج و بالاخره نزدیکی به بازار جهانی از عوامل مهم قدرت ملل محسوب می‌شود.

بطور خلاصه می‌توان گفت که عوامل طبیعی قدرت ملل با وجود موروثی بودن، در پرتو پیشرفت علوم و فنون قابل توسعه می‌باشد و می‌تواند از شکل منابع رو به زوال به شکل منابع پویای تکنولوژی و سرمایه درآید.

توسعه و عامل دموگرافیکی قدرت

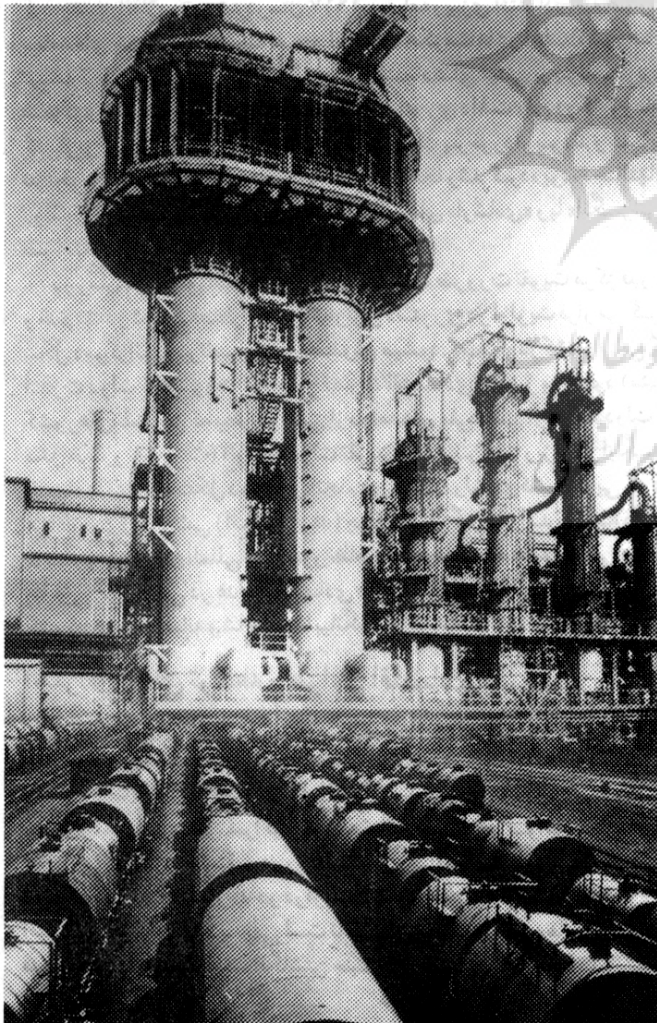
عامل جمعیت به دو گونه کمی و کیفی در آماده‌سازی دفاعی اقتصاد موثر است. از نظر کمی، تعداد جمعیت و ترکیب سنی آن در تدوین استراتژی‌های توسعه موثر است. عموماً کشورهای پرجمعیت از تکنیک‌های کاربر تولیدی بهره‌برداری می‌کنند (کشورهای جنوب و جنوب شرقی آسیا) و سیستم دفاعی آن کشورها نیز کاربر است (به شکل ارتش‌های خلقی در چین و ویتنام یا ارتش کلاسیک در هند). معمولاً هر کشور دارای سهم نسبتاً ثابتی از عوامل کار، سرمایه و منابع طبیعی است و عامل کمیاب‌تر در هر کشور، باید توسط دیگر عوامل جایگزین شود. مثلاً در ژاپن و بسیاری از کشورهای اروپایی و آمریکایی گرانی منابع طبیعی و نیروی کار (به‌خصوص در دو دهه اخیر) موجب شده است که این کشورها به تکنیک‌های سرمایه‌بر، روی آورند. از آنجا که ماشین در پروسه تولید جانشین کار در زمان صلح می‌شود، در شرایط جنگی می‌توان تکنیک‌های کاربر را دوباره جایگزین آن ساخت ولی در کشورهایی که عمدتاً از تکنیک‌های کاربر استفاده میکنند، اینگونه انعطاف کمتر وجود دارد زیرا ایجاد نیروی متخصص و حصول منابع تکنولوژیکی باسانی در دوره بحرانی میسر نیست. از طرفی کار و سرمایه را می‌توان وسیله افزایش تولید مواد غذایی از زمین‌های موجود (با افزایش کارآئی تولید) یا کشف و استخراج بعضی از ذخائر معدنی قرار داد. از اینرو می‌توان گفت که عامل کار قابل انعطاف‌ترین منابع است و اغلب می‌تواند با سهولت جایگزین سرمایه و منابع طبیعی گردد. در حالیکه عکس آن با اشکالات بیشتری روبروست. با اینحال به دلیل انعطاف‌ناپذیری منابع، محدودیتهایی برای جایگزین کردن منابع بوجود می‌آید. این عدم انعطاف برای جایگزینی، به‌خصوص در بخش صنایع سنگین

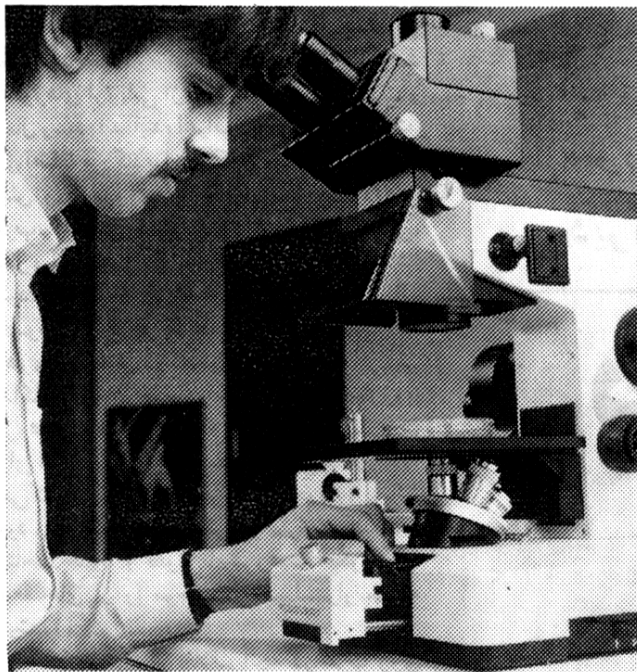
محسوس تر است. مثلاً می‌توان در زمان بحرانهای جنگی بجای تراکتور از چارپایان یا نیروی انسانی و در صنایع غذایی از نیروی کار (شامل زنان و کودکان) استفاده نمود (هرچند ممکن است کارایی کاهش یابد) ولی در صنایع استراتژیکی مانند پتروشیمی یا ماشین‌سازی، این انعطاف محدودیت زیادی خواهد داشت. عموماً در استراتژی‌های نیرومند توسعه اقتصادی (چه در زمان صلح و چه در زمان جنگ) از سیاست هدایت منابع تولیدی (کار، سرمایه و منابع طبیعی) به سمت کالاهای استراتژیکی پیروی می‌شود. استراتژی انتقال منابع، لاجرم به سوق دادن نیروی کار به سمت قطبهای استراتژیکی صنعتی و یا به بخش صنایع دفاعی (و در برخی حالات به مهاجرت‌های وسیع) می‌انجامد.

استراتژی توسعه در دهه‌های ۱۹۴۰ و ۱۹۵۰ توسط جمعی از اقتصاددانان چون «لونیس» «پربیش» و «فورتادو» طرح می‌شد و برای سه دهه متوالی توسط بسیاری از کشورهای توسعه نیافته در آمریکای لاتین و آسیا دنبال می‌شد. این استراتژی که براساس جذب مازاد نیروی کار ارزان روستاها (که از بهره‌وری نهایی صفر $MP = 0$ برخوردار بودند) توسط بخشهای صنایع مدرن شهری استوار بود، موجب برخی تحولات ساختاری در ترکیب اشتغال می‌شد:

۱- محوری بودن توسعه در مرکز و نیز فقدان امنیت لازم در نقاط مرزی و پیرامون که از امکانات زیربنایی نازلی برخوردار بودند موجب انتقال جمعیت از این نواحی به مرکز میشد (در مورد ایران مهاجرت‌های وسیع از روستا به شهر بخصوص از دهه ۱۳۴۰ تاکنون و مهاجرت اقلیتهای ملی مرزی چون آذری‌ها، کردها و بلوچها برای اشتغال و کسب علم و فن). معمولاً در این حالت، مهاجرت در اثر «راندگی» از مناطق عقب مانده صورت می‌گیرد و نیروهای پویا رانده و نیروهای کم تحرک ابقا می‌شوند.

مهاجرت این نیروهای پویا و جوان از کارایی مناطق عقب مانده می‌کاهد و چنانچه افراد نتوانند خود را با کارکرد تکنولوژی‌های نوین در مرکز تطبیق دهند، جامعه با مسئله بیکاری یا بیکاری پنهان مواجه می‌شود. در ایران، ما شاهد اینگونه مهاجرت‌های وسیع بوده‌ایم و دیده‌ایم که افراد به دلیل ساختار





سرمایه بری صنایع، جذب کارهای ساختمانی یادستفروشی شده اند. این قشر، در سایه عدم ثبات شغلی و فقر فرهنگی، می تواند موجب برخی بی ثباتی های اجتماعی گردد.^{۲۰}

۲- سیاست درونگراییانه توسعه و حمایت گمرکی از صنایع داخلی، بخشی از جمعیت مرزنشین را وادار به استفاده از کانالهای غیرقانونی ارتباط با بازار خارجی و قاچاق کالا می کند.

در مدل های اقتصادی دهه ۱۹۵۰ مهمترین علت توسعه نیافتگی را کمبود عامل سرمایه قلمداد میکردند. به نظر «و.و. روستو» اگر نرخ تشکیل سرمایه از ۵ درصد به ۱۵ درصد افزایش یابد، توسعه یافتگی میسر خواهد شد.^{۲۱} مدل «هارود - دویار» نیز بر افزایش نرخ تشکیل سرمایه تاکید دارد. امروزه با بازنگری بر روند توسعه کشورهای در حال توسعه اقتصاددانان به این نتیجه رسیده اند که در کنار عامل سرمایه فیزیکی، عامل سرمایه انسانی نیز از اهمیت بسیار برخوردار است. سرمایه انسانی در مقابل سرمایه فیزیکی و کالا، بدلیل سیالیت کمتر، از قدرت انتقال کمتری نیز برخوردار است. از طرفی سرمایه انسانی خود زاینده سرمایه های فیزیکی و ارتقاء سطح دانش فنی و تکنولوژیک است. در نتیجه، توسعه منابع انسانی به تداوم رشد و بازسازی سرمایه های فیزیکی آسیب دیده در زمان بحران و جنگ یاری می رساند. تجارب آلمان و ژاپن بعد از جنگ و نیز کره جنوبی در حال حاضر مؤید آن است که ارتقاء کیفی منابع انسانی، کشور را قادر به بازسازی سرمایه های فیزیکی متلاشی شده در جریان جنگ و بومی کردن تکنولوژی وارداتی می کند.

بحث مربوط به عامل نیروی انسانی در پروسه توسعه بسیار گسترده است. آنچه درخور اهمیت و شایسته بررسی در این مقاله است، نقش نیروی انسانی در ایجاد ثبات اقتصادی و امنیت ملی کشور است. منابع انسانی در پروسه توسعه دو نقش عمده در ایجاد امنیت و ثبات ایفا می کنند:

۱- نیروی انسانی به عنوان نیروی بالنده جامعه وظیفه خطیر حفظ و تثبیت وضعیت موجود را بعهده دارد. بنابراین قبل از آنکه جامعه و اقتصاد تثبیت شود، این عامل باید تثبیت گردد و احساس بالندگی که از خواسته های فطری آن است، در برنامه اقتصادی گنجانده شود. زیرا هدف هر برنامه توسعه در نهایت «بهبود وضع انسانها» است که بدست خود آنها امکان پذیر می گردد. نیروی انسانی بعنوان ابزار ایجاد و حفظ ثبات و امنیت در کشور نمی تواند به شکل سنتی وظیفه خطیر خود را ایفا کند. از اینرو دانش فنی باید ارتقاء یابد.

۲- هرگونه تحرک نیروی انسانی در چارچوب استراتژی های توسعه باید در راستای تثبیت وضعیت اقتصادی باشد. استراتژی های توسعه در دهه ۱۹۵۰، موج مهاجرت های وسیع از مناطق عقب مانده به مراکز تمدن صنعتی را بدنبال داشت و در شرایط عدم توازن در عرضه و تقاضای نیروی کار شهری، موجبات ناامنی گردید (در مورد ایران در دهه ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰) از اینرو باید گفت که استراتژی های توسعه ضمن جذب مازاد نیروی کار مناطق عقب مانده، به توازن رشد نیازمندان تا بخشهای سنتی جامعه (شامل کشاورزی و تولیدات روستایی) به همیاری در پروسه توسعه جلب شده و خود را شریک تحولات سیاسی کشور بدانند.

۳- ارتقاء کمی جمعیت در هر کشور هر چند موجب تقویت نیروی دفاعی است ولی رشد کمی به تنهایی در عصر جنگ ستارگان نمی تواند جوابگوی نیازهای دفاعی باشد. بعلاوه رشد سریع جمعیت در هر کشور هر چند می تواند در خدمت سیستم های دفاعی کاربر (مدل چین، ویتنام، هندوستان) قرار گیرد ولی عدم تعادل های اقتصادی ناشی از رشد بی رویه جمعیت در شرایط کمیابی منابع و وجود عدم تعادل های ساختاری در عرضه و تقاضا می تواند موجبات ناامنی را فراهم آورد. از این رو در بحث عامل جمعیت، امروزه توسعه کیفی بیش از پیش مدنظر است. برنامه پنج ساله اول جمهوری اسلامی ایران به درستی رشد سریع جمعیت (با نرخ ۳/۲ درصدی طبق برآورد سازمان برنامه) را عاملی تهدیدکننده برای تعادل اقتصادی می داند. با اینحال برنامه اول مکانیزمها و ابزارهای کنترل جمعیت را بر نمی شمارد. در برنامه اول که صنایع سرمایه بر سنگین (سرمایه ای و واسطه ای) مورد تاکید قرار دارد، صنایع کاربر و کوچک از اولویت برخوردار نیست و لذا امنیت شغلی اینگونه صنایع می تواند به مخاطره افتد. درست است که صنایع سنگین در صورت ارتقاء کارایی در خدمت دفاع قرار می گیرد، ولی ناهمگونی رشد در بخش های مختلف و عدم تعادل های منطقه ای می تواند به سیل مهاجرت به مراکز بزرگ شهری دامن زند.

بعلاوه تاکید برنامه برافزایش کارآیی و رقابتی ساختن واحدهای تولیدی، باوجود اثرات مثبت اقتصادی در درازمدت، در کوتاه مدت به افزایش ناامنی شغلی می انجامد.

(دنباله دارد)

* زیر نویس ها :

* عنوان «پیرامون» یا «قمر» به کشورهای توسعه نیافته ای اطلاق می گردد که تأمین کننده مواد خام برای کشورهای صنعتی هستند. این دو واژه به ترتیب از سوی «رائول پریش» و «آندره گوندر فرانک» مطرح شده است.

1- Adam Smith, An Inquiry into The Wealth of Nations, Chapters 1,2 and 3.

2- Francois Perroux, Qu'est-ce que le Development, Extrait de la Revue «Etudes» Janvier, 1961.

3- H. Furth, Chaiers de l'Institut de Science Economique Appliquee, serier, F N 3, P. 2.

۴- مایکل تودارو، توسعه اقتصادی در جهان سوم، (ترجمه فارسی) - صفحه ۱۳۹.

5- A. O. Hirschman, Political Economy of Import Substitution. Industrialization in Latin America, Economic Journal.

6- Arthur Lewis.

7- See B. Ohlin, Interregional and International Trade, Cambridge, Mass, Harvard University Press, 1933, Chapter 5 - 8.

8- F. List, Das Nationale System der Politischen.

9- R. Prebisch.

10- Bertrand Russell, power: A New Social Analysis, New York: W. W. Norton, 1938, P. 11.

11- Max Weber, On Law in Economy and Society, Cambridge, Harward University Press, 1954, P. 323.

۱۲- جان کنت گالبرایت، کالبدشناسی قدرت (ترجمه فارسی)، ۱۳۶۶، چاپ آذر - صص ۳۶ - ۳۴.

۱۳- کلاوس نور، امکانات جنگی ملل، دانشگاه پرینستون، ۱۹۵۵ (ترجمه فارسی چاپ نیروی زمینی ارتش)، صص ۳۷-۳۶.

14- See An Invitation to Strategic Management, P. 8.

و آندره بوفر، مقدمه ای بر استراتژی، دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی، ۱۳۶۹، صص ۳۱.

15- A. Smith, An Inquiry into The Wealth of Nations, 1776, op. cit.

16- P. Streeten, Trade Strategies for Development, London, Mcmillan, p.3.

17- A. K. Sen & K. N. Raj, Alternative Pattern of Growth under condition of stagnant Export Earnings, Oxford Economic Papers, vol. 13, No. 1, Feb. 1961, pp. 43-52.

18- A. O. Hirschman, Political Economy of Import Substitution in Latin America, op. cit, p 1-12.

19- R. W. Jones, Factor Proportions and The Heckscher-Ohlin Theorem, The Review of Economic Studies, Vol. 24, 1955, PP. 1-77.

۲۰- مرتضی اسدی - رشد نامتوازن و دوگانگی اقتصادی ایران - مجله تحقیقات اقتصادی دانشگاه تهران، شماره ۴۲، صص ۱۰۳ - ۸۸.

21- See W. W. Rostow, Politics of stages of growth, 1973.